

فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)

سال شانزدهم، شماره ۵۹، تابستان ۱۳۸۵

## مجله ایرانشهر و لزوم انقلاب در افکار و عقاید ایرانیان؛ ابزارها و روشها

دکتر علیرضا ملائی توانی<sup>۱</sup>

### چکیده

از نگاه ایرانشهر راه رهائی ایران در متن سه انقلاب مهم نهفته بود: انقلاب در نظام سیاسی، انقلاب در عرصه ادبیات و انقلاب در حوزه افکار و عقاید. این مقاله در صدد بررسی تحلیلی زوایای اندیشگی مجله ایرانشهر در عرصه انقلاب فکری و تحول در باورها و نگرشهای ایرانیان است. انقلابی که خواه ناخواه سبب دگرگونی در نظم سیاسی می شد و جامعه ایران برای تحقق آن نیازمند بسط علوم و معارف جدید در کنار نظام تعلیم و تربیت نوین بود تا در پرتو آن مبارزه ای گسترده با فساد اخلاقی صورت پذیرد؛ حیات مادی و معنوی زنان ایرانی متحول گردد؛ باورها، آموزه ها و اعتقادات مذهبی مورد بازنگری قرار گیرد و راه برای توسعه و پیشرفت ایران هموار گردد. با بررسی تحلیلی مسائل یاد شده، این مقاله می کشد نگرشها و چاره اندیشی های این مجله را برای نجات ایران در معرض قضاوت قرار دهد.

## واژه های کلیدی: ایران، انقلاب فکری، مجله ایران‌شهر، حسین

کاظم زاده.

### مقدمه

پس از جنگ جهانی اول و فروکش نمودن نهضت مشروطه و آرمانهای آن روزگاری پر آشوب در فضای سیاسی و دوره ای مبتلاطم در سپهر فکری ایرانیان آغاز شد. در این فضا، نسل جدیدی از روشنفکران ایرانی بپاخاستند که سلسله جنبانان تحولات بعدی ایران شدند. طلیعه این تغییرات، بررسی انتقادی وضعیت موجود جامعه ایران و ترسیم تدریجانه وضعیت مطلوب بود که عمدتاً توسط نشریاتی چون کاوه، ایران‌شهر، آینده، نامه فرنگستان، مرد آزاد، شفق سرخ و مانند آنها صورت می گرفت.

«ایران‌شهر» از مجلات روشنفکری و پرنفوذ سالهای پس از کوتای ۱۲۹۹ ش بود و از سخنگویان اصلی جریان پر قدرت و تجددگرای سالهای آغازین قدرت گری رضاشاه محسوب می شد. در واقع ایران‌شهر از نظریه پردازان مدرنیسم و ناسیونالیسم این دوره بود که دیدگاههای آن در باب مسائل و چالشهای پیش روی ایران و راهکارهای نوسازانه و ملی گزایانه آن، این نشریه را به یکی از جذابترین و پرخواننده ترین مجلات از نوع خود تبدیل می کرد.

گرداننده، سردبیر و نویسنده اصلی مقالات آن حسین کاظم زاده مشهور به ایران‌شهر بود. وی از کارمندان سابق سفارت ایران در لندن و از شاگردان ادوارد براون شمرده می شد. کاظم زاده بعدها رهسپار آلمان شد و طی چند سال متوالی از ۱۳۰۱ ش / ۱۹۲۲ م تا ۱۳۰۶ ش / ۱۹۲۷ م مجله ایران‌شهر را در برلین به صورت ماهنامه انتشار داد. گذشته از خوانندگان ایرانی مقیم اروپا، این نشریه در چهل شهر ایران توزیع می شد و همواره جمع انبوهی مخاطبان ثابت در اختیار داشت.

مباحث بنیادین این مجله - آن گونه که از نامش پیدا بود - بر محور ایران گرایی می چرخید. سایر موضوعات نیز با وجود تنوعی که در آنها دیده می شد، در حاشیه همین مبحث قرار داشت و در تحلیل نهائی به صورت یک مجموعه منسجم فکری نقش برجسته ای در پهنی ریزی بنیادهای نظری اصلاحات و نوسازی عهد رضا شاه ایفا کرد.

از ۲۳۶ مقاله مندرج در آن ۷۳ تا بر اهمیت، آموزش و تربیت همگانی با رویکرد غیرمذهبی و مدرن و ۴۵ تا بر ضرورت بهبود وضع زنان با الگوی غربی تأکید داشت؛ ۳۰ مقاله با عبارات جذاب به توصیف و تجلیل از ایران پیش از اسلام پرداخت و نزدیک به ۴۰ مقاله نیز به موضوعات فناوری و علوم جدید، ایدئولوژی ها و مکاتب فلسفی غرب و شرق و مسائل ناشناخته اختصاص داشت. (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ۱۵۳)

سایر مقالات به حوزه های پراکنده و متنوع ادبیات و زبان فارسی، دین و اصلاحات دینی و بر توانمندیهای ذاتی ایرانیان در گذشته و امروز معطوف بود.

علاوه بر حسین کاظم زاده شخصیتها و روشنفکرانی چون، رضازاده شفق، ابراهیم پورداود، عباس اقبال، محمد قزوینی، حبیب الله پوررضا، مرتضی مشفق کاظمی، کریم طاهرزاده بهزاد، معصومه دولت آبادی، بدرالملوک صنبا، حسین مراغه ای، تقی ارانی و چند تن از ایران شناسان غربی در آن مطلب می نوشتند.

با عنایت به گستردگی و تنوع مباحث اندیشگی ایران شهر، نگارنده در دو محور متفاوت به ارزیابی نگرشهای این مجله پرداخته است: محور نخست به « ایران مداری و غرب گرایی » و احیاء تمدن ایرانی از نگاه این مجله اختصاص دارد و محور دوم که همین مجموعه را شکل می دهد به بررسی تعلیم و تربیت و انقلاب در اندیشه ها و اعتقادات از نگاه این نشریه همت گذاشته است و می کوشد چگونگی بروز و ظهور انقلاب فکری، مقدمات و بایستگیهای آن را بر بنیاد علوم و معارف نوین و در پرتو بهبود کیفی حیات اجتماعی - فرهنگی زنان و اصلاحات مذهبی در ایران به گفتگو بگذارد.

### تقدم انقلاب فکری بر انقلاب سیاسی؛ بایستگی ها و چگونگی ها

مهمترین و بنیادی ترین مرحله در مسیر حرکت های اصلاحی یا انقلابی، تکوین مبانی فکری و یا دستگاه اندیشگی آن است. زیرا تأملات نظری به حرکت های یاد شده هویت مشخص تاریخی می بخشند و مسیر پویای آن را تعیین می کنند. اندیشه یا ایدئولوژی بیک حرکت، مجموعه ای گسیترده و منسجم از دیدگاهها، نگرشها و قضاوت های روشن و سازمان یافته ای است که با تأثیر پذیری شدید از ارزشها و مبانی فرهنگی بیک جامعه، ضمن توجیه و تفسیر موقعیت هواداران

یک حرکت، جهت یابی مشخصی برای کنش و عمل سیاسی - اجتماعی آنها فراهم می آورد و با برنامه های عملی و روشن آنها را تا رسیدن به هدف نهائی رهنمون می سازد. از همین رو تکوین نظام اندیشه دشوارترین و در عین حال مهمترین مرحله در ظهور یک جنبش است که خود بازتاب مستقیم بروز بحران در مناسبات اجتماعی - سیاسی و حیات فرهنگی یک جامعه است.

پیدایش اندیشه تغییر بلندترین گام به سوی یک جنبش اصلاحی یا انقلابی است که اندیشمندان یک قوم آن را مطرح می کنند. در این مرحله وضعیت موجود به عنوان بدترین وضعیت ممکن طرد، نفی و از اساس باطل و محکوم می گردد و از آینده ای آرمانی و مطلوب و کاملاً متفاوت با حال که ملهم از اصول بزرگ و متعالی انسانی و جامعه ای مبتنی بر عدل، برابری، آگاهی و آزادی است سخن به میان می آید. (روشر، ۱۳۷۶، ۲۳۴)

بدین ترتیب اگر نظام اندیشه ای یک جنبش دارای کاستی های بنیادی در مبانی معرفتی خود باشد به همان نسبت در رسیدن به اهداف و آرمانها دچار ابهام و سردرگمی خواهد شد. ایدئولوژی یک جنبش در وجه سلبی، باید چگونگی تخریب یا تغییر نظم موجود را نشان دهد و در وجه ایجابی، بدیل یا جانشین خود را ترسیم نماید. بنابراین باید مبانی فکری ایدئولوژیهای رقیب و هم عرض که مدعی ایجاد همان تغییرات هستند به نقد بکشد و ضعفهای آن را نشان دهد.

از نگاه ایران‌شهر راه قطعی برون رفت ایران از عقب ماندگی و گام برداشتن در مسیر ترقی و تمدن، در گرو سه انقلاب بود: «انقلاب در تشکیلات سیاسی، انقلاب در عقاید و افکار و انقلاب در قلمرو ادبیات. این انقلابها می بایست در سه شکل تخریب، تعمیر و ایجاد بروز یابند که در هر یک از آنها به ناگزیر می بایست بسیاری از چیزها را از ریشه برکنند، برخی چیزها را اصلاح و ترمیم و برخی دیگر را از نو آفرید. (ایران‌شهر، ۱۳۴۱ ق، ۳۱۵-۳۱۴، ش ۱۲)

به دلیل گستردگی مباحث یاد شده، نقطه تمرکز این مقاله «انقلاب در افکار و عقاید» خواهد بود. البته واژه «انقلاب» در این گفتار لزوماً به مفهوم مصطلح آن در جامعه شناسی سیاسی نیست بلکه از نگاه ایران‌شهر، انقلاب به معنای تبدیل از وضعیتی به وضعیت دیگر است که اگر به صورت تدریجی تحقق یابد تکامل خوانده می شود و اگر با شدت و خشونت همراه گردد انقلاب. لذا انقلاب لزوماً خونریزی، کشتار و هرج و مرج نیست. (همان، ۴-۲، ش ۲ و ۱)

اهمیت بی چون و چرای انقلاب در ساختار اندیشگی ایران آن روز، مجله ایرانشهر را واداشت تا بر خلاف جریانهای سیاسی و فکری هم عصر خود از تقدم و اولویت آن بر انقلاب در دستگاههای سیاسی سخن بگوید و در صدد ترسیم مبادی معرفتی و مبانی نظری آن برآید و اذهان اهل فکر را به هم اندیشی در این وادی فرا بخواند. از آنجا که انقلاب در افکار و عقاید گاه به نحو اجتناب ناپذیری با انقلاب در تشکیلات سیاسی گره می خورد، ما پاره ای از آنها را از همین منظر به گفتگو خواهیم نهاد. زیرا در بهیوه طرح این مباحث، ایران دستخوش تحولات سیاسی شگرفی شد که اوج آن جنبش جمهوری خواهی به رهبری رضاخان و سرانجام تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی بود. این رخدادها ایجاب می کرد تا مجله ایرانشهر در ورای مواضع سیاسی به طرح دیدگاههایی در این باره پردازد که هدف آن نگاه عمیق تر به بحران اجتماعی - فرهنگی ایران و لزوم جستجوی راه حلهای قوری بود. به همین منظور ایرانشهر ضمن بررسی وضعیتی که روزنامه های کشور از ایران ترسیم می کردند به طرح آرمانهای آنها درباره آینده ایران پرداخت. سپس با نقد و ارزیابی نگرشهای آنها کوشید تا بنیاد های نظری انقلاب در افکار و عقاید را مطنح کند.

ایرانشهر به استناد اخبار و گزارشهای ارسالی از ایران که همه از وقوع یک انقلاب بزرگ به سبک فرانسه حکایت داشتند، نوشت: ظاهراً ایرانیان در حال گذار از دوره بحرانی پیش از انقلاب هستند و به نظر می رسد آنچه این مادر کهنسال می زاید «ایران جوان و آزاد» نامیده خواهد شد. از مطالعه مطبوعات ایران که حدوث یک انقلاب را آشکار می سازند چنین بر می آید که از یک سو عناد و استبداد طبقات ممتاز اعم از اعیان و روحانیون و عمال حکومت در دفاع از اصول کهن که عبارت از غارت اموال ملت و تخصیص منافع به سود خود و خفه کردن هر جنبش در راه آزادی است، کاسه صبر ملت لبریز شده و این طبقات نمی خواهند از امتیازات غاصبانه و سیطره ظالمانه خود به سود طبقات محروم و اصلاح وضع قدیم گام بردارند و می کوشند وضعیت پیشین همچنان ادامه یابد.

از سوی دیگر ملت در پرتو آزادی مختصر عهد مشروطه و تأثیر نشریات آزاد و انتشار مسلک های سیاسی از جمله بولشویسم تا حدی بیدار شده و نمی تواند بیش از این به بندگی و

غارت و تحمل دستگاه مالک الرقابی تن دهد. در نتیجه، دامنه این منازعه روز به روز گسترش یافته است و افرادی نیز مردم را به جنبش دعوت نموده و خود را آماده یک قیام خونین ساخته اند و در انتظار ظهور یک رستاخیز و خروج یک رهبر آهنین. پنجه انقلاب بسر می‌برند. (همان، ۱۳۴۱، ۲۸۵-۲۸۲، ش ۱۱)

نویسنده پس از بیان چکیده ای از آراء نشریات ایرانی، به طرح دیدگاه‌های خود پرداخت. به اعتقاد او این وضعیت، ایران را خواه ناخواه به سوی یک انقلاب سوق می‌دهد و کشور را بشدت محتاج یک انقلاب ساخته است که باید به چنین نگرشی احترام گذاشت. اما در ظهور زود هنگام این انقلاب و اساساً مفید بودن آن - که زیانزد مطبوعات است - باید تردید داشت و بدین بود. زیرا شباهت میان مقدمات انقلاب فرانسه و اوضاع کنونی ایران شباهتی سطحی و ظاهری است. معلوم نیست پایه و اساس انقلاب ایران و هدف و آرمان آن چیست. انقلاب فرانسه جنگ بر ضد سلطنت استبدادی، روحانیان و نفوذ کلیسا، اسارت دهقانان، خرافات و جهالت بود. آیا انقلاب موعود ایران از همین آب‌شخورها سیراب می‌شود؟ نویسنده با اشاره به بسترها و مقدمات اندیشگی انقلاب فرانسه که دماغهای ملت را از جمود و رخوت به سوی تجدد، آزادی و فداکاری سوق داد نتیجه گرفت که در فرانسه پیش از یک انقلاب سیاسی یک انقلاب فکری و معنوی ایجاد شد حال آنکه اوضاع ایران به گونه ای دیگر است:

« به عقیده ما ایران امروزی از یک انقلاب حقیقی فرسخها دور است و جامعه کنونی آن قابل اجرای یک انقلاب حقیقی نیست و جنبش او یک قیام بی ثمر و نارس خواهد بود. » (همان، ۲۸۸-۲۸۷)

نویسنده برای اثبات مدعای خود از دو نمونه تاریخی متأخر یعنی قیام خیابانی و پسیان در تبریز و خراسان یاد می‌کند. شخصیهائی که با عزمی استوار قصد در هم شکستن بتهای ظلم و گسستن زنجیرهای استبداد را در سر داشتند. اما ملت این آزاد مردان را که در چند قرن گذشته ایران بی نظیر بودند تنها گذاشت. لذا جامعه ایران هنوز از یک مسلک سیاسی و یک تربیت اجتماعی فراگیر و داشتن یک هدف ملی محروم است. در نتیجه انتظار انقلاب از آن در حکم « انتظار میوه شیرین از درخت بید خواهد بود. » (همان، ۲۸۹) زیرا:

« یک انقلاب سیاسی و یا قهری و جبری هر قدر هم کامیاب بشود و هر قدر هم سیل‌های خون جاری سازد و به تغییر دادن اصول و تشکیلات مملکت موفق گردد تا با یک انقلاب فکری و معنوی توأم نباشد دوام نخواهد داشت و از خود آثار مفید و زنده باقی نخواهد گذاشت. فقط انقلاب‌های فکری و معنوی است که زمینه انقلاب‌های سیاسی را حاضر می‌کنند و فقط این انقلابها میتوانند مقدرات ملل را تغییر و آنان را به جاده ترقی و تجدد بیندازند. » (همانجا)

انقلاب‌های حقیقی آنهایی نیستند که از شدت و عظمت خود ما را به حیرت اندازند بلکه انقلاب‌هایی هستند که یک مدنیت جدید بیافرینند یعنی در عرصه اخلاق و افکار اقوام و نیز اعتقادات آنها جریان‌های تازه تولید نمایند. این نوع انقلابها به دلیل سرسختی تصورات و باورها و اخلاقیات سنتی و ریشه دار به ندرت رخ می‌دهند.

گذشته از این باید به تربیت و آماده سازی توده‌ها به عنوان موتور انقلاب همت گماشت. در ایران این توده‌ها همچنان « اسیر زنجیر جهالت، خرافات، اوهام، عقاید مضره، تعصب، بیحسی، سفالت و گرسنگی است. » بخش مهمی از جمعیت به صورت صحراگرد و غارتگر زندگی می‌کنند و تعداد باسوادان آن به یک در هزار نمی‌رسد و در مجموع نشان می‌دهد که « زندگی افراد آن نمونه ای از زندگی قرون ابتدائی و عصرهای بدویت می‌باشد » و در این فضا « چه امید انقلاب روحی و معنوی و تجدد و آزادی و ترقی می‌توان پرورد. » (همان، ۲۹۴-۲۹۳)

بنابراین تا آگاهی و خود آگاهی پدید نیاید و اهداف ملی و مشترک تعقیب نشوند اگر صد هزاران خون ریخته شود و تمام اعیان اشراف و استبدادگران از میان بروند باز از درون همین طبقات محروم معبودان مالک الرقاب بر می‌خیزند.

پس برای یک انقلاب حقیقی باید انقلابی در روح افراد ملت تولید کرد که آن جز با تربیت اجتماعی فراهم نمی‌آید. برای تحقق این امر باید همه مطبوعات، رسانه‌ها و قوای سه‌گانه حکومت و ارباب فکر و قلم تلاش کنند و هر گونه شداید و مرازتها را به جان خریدار باشند تا مقدمات یک انقلاب معنوی فراهم آید و ایران جوان و آزاد از درون آن سر بر آورد. این اصول عبارتند از:

تهیه و سایل. تعلیم اجباری - تأسیس انجمنهای علمی و ادبی برای نشر افکار جدید - فرستادن واعظان و معلمین به قصبه ها و دهات برای تعلیم و بیدار کردن دهاتیان و آگاه نمودن آنان به حقوق خود - نشر رساله ها و کتابچه های آسان و عوام فهم برای «تعمیم افکار جدید و توزیع آنها مجاناً میان مردم» - تأسیس «جراید مخصوص برای تعلیم و تعمیم فنون بخصوص به طبقات متوسط ملت - ترویج ورزش بدنی و اجباری کردن آن در مدارس - اقدامات اساسی برای تربیت و تعلیم دختران و یاد دادن شرایط زندگی برای زنان - تأسیس انجمنهای اخلاقی و تخصیص مکافات برای بهترین کتب اخلاقی که تألیف بشود» - تهیه وسایل بر ضد تریاک و آلكول و بینکاری که سه بلای مبرم و مرض مزمن ایران هستند - تأسیس انجمنها و نشر و وسایل برای تربیت و پرورش بچه های نوزاد و وقایه جوانان از فساد اخلاق - آوردن معلمین و مریبان از فرنگ و بخصوص از پارسیان هند برای مدارس پسران و دختران - تأسیس قرائتخانه ها و کتابخانه های عمومی مجانی در شهرها» (همان، ۲۹۵)

بدین ترتیب از نگاه ایرانشهر ایجاد تحول در افکار و عقاید و گسترش تعلیم و تربیت مقدم بر هر دگرگونی یا انقلاب در نظم سیاسی بود. این نگرش که صبغه فکری و فرهنگی داشت مسائل ایران را از زاویه ای عمیق ترمی نگریست و در واقع از لایه سطحی (سیاست) گذر کرده بود و می کوشید دگرگونی ریشه ای و بنیادین در جامعه ایران پدید آورد؛ زیرا در پرتو پدیداری ملتی خود آگاه، روشن، تعلیم یافته، متفکر و پیشرو، سایر تغییرات خود به خود انجام می پذیرفت. به همین خاطر تربیت و اصلاح توده ها هسته مرکزی این گفتمان را شکل می داد.

«چنین نگرشی» در نوع خود بی نظیر و کم سابقه بود. تا این زمان روشنفکران ایرانی بر اساس یک سنت فکری ریشه دار عموماً از زاویه سیاست به مسائل کشور منی نگریستند و به دلیل جلوه های آشکار خودکامگی و استبداد بر این باور بودند که در پرتو حاکمیت قانون و گسترش آزادیهای مدنی راه نجات کشور هموار خواهد شد. اما تجربه مشروطیت نشان داد، مسائل ایران بسیار عمیق تر و ریشه دار تر از دایره سیاست و حکومتند. زیرا بر خلاف باور مشروطه خواهان، با پیروزی این نهضت نه تنها شعارها و آرمانهای آن تحقق نیافت بلکه در عرصه های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بین المللی وضعیت به مراتب وخیم تری بر ایران حاکم شد. با این همه



تجددگرایان پر قدرت سالهای افول حاکمیت قاجار و برآمدن رضاشاه هیچ گاه به طور جدی به آسیب شناسی جامعه ایران همت نگماشتند. بلکه آن گونه که از نظر و عمل آنان بر می آمد همچنان از منظر سیاست به قضایا می نگریستند و در واقع بسیار سیاست زده بودند.

اما جهت گیری ها و خط مشی مجله ایرانشهر نشان می دهد که این نشریه هم در نگاه به غرب و هم در نگاه به مسائل ایران رویکردی متفاوت و نگرشی عمیق تر نسبت به جریانهای فکری و سیاسی هم عصر خود داشت. نگرشی که بیش از هر چیز بر ژرفای شناخت مبتنی بود تا ضعف ها و کاستی ها را درست رشناسائی نموده راه رهایی را ترسیم کند. از همین رو ایرانشهر ضمن توجه کافی به تحولاتی چون جریان جمهوری خواهی در ایران، همگان را متوجه مسائلی عمیق تری ساخت که در حقیقت پشتوانه نظری و عملی تحقق جمهوریت در ایران محسوب می شد و همگام با تحولات جمهوری خواهی که از اواخر سال ۱۳۰۲ در بخشی از حاکمیت سیاسی ایران آغاز شده بود، به ارزیابی آن پرداخت. هر چند ایرانشهر از ایده جمهوریت استقبال کرد اما هشدار داد، جمهوری ما با جمهوریهای دیگر قطعاً تفاوتی خواهد داشت. زیرا نجات ایران بسته به بیداری روح ملی است که صرفاً در سایه سه انقلاب سیاسی، فکری و ادبی بروز می یابد.

نویسنده جمهوریت را طلایه ظاهری انقلاب سیاسی دانست که باید از یک سو از آن پشتیبانی کرد و از سوی دیگر راه استفاده بهینه از آن را جستجو نمود. زیرا وضعیت سیاسی ایران خواه ناخواه متأثر از تحولات داخلی و بین المللی تغییر می پذیرد و به دنبال آن روشهای کهن متزلزل خواهد شد. هر چند شکل قطعی این تغییر اکنون مسلم نیست اما احتمالاً به سوی جمهوریت سوق یابد. ما نیز شکلی غیر از آن را نمی توانیم تصور یا آرزو کنیم؛ زیرا « نفع ایران را فقط در این شکل می بینیم » (همان، ۱۳۰۲، ۲۵۹، ش ۶-۵)

نویسنده در ادامه همصدا با مطبوعات هوادار رضاخان به انتقاد از احمد شاه و خاندان قاجار و عملکرد آنها پرداخت و قاجاریان را به مثابه فلج کنندگان روح ایران و گسترش دهندگان بی قیدی نسبت به سرزمین ایران دانست و اوضاع دول همجوار را نیز مشوق جمهوریت خواند. اما تأکید کرد در مملکتی که در هر هزار نفر دو نفر باسواد نمی توان یافت و در انتخابات مجلس ملی، این همه سوء استعمال ها و خفه کردن آزادی و این همه حیل ها و دسیسه ها پیش می آید. در انتخاب

یک رئیس جمهور هزار مرتبه بدتر خواهد شد: زیرا میدان تحریک، شورش و هرج و مرج در این عرصه وسیع تر است.

به گفته هرودوت اجداد ما چند هزار سال پیش در باب تأسیس یک حکومت جمهوری فکر کرده بودند و اکنون نیز «تردیدی نیست که جمهوریّت آخرین و بهترین شکل تکامل کرده انواع حکومت هاست که تا امروز در روی زمین تشکیل شده است و بیش از حکومت‌های دیگر می تواند متکفل آزادی و ترقی و تکامل یک قوم باشد.» (همان، ۲۶۴-۲۶۳) اما پرسش اصلی این است که آیا این الگو واقعاً برای ایران امروز مفید است؟

واقعیت این است که من در مفید بودن این پدیده برای ایرانیان تردید دارم. زیرا اوضاع اجتماعی و اخلاقی ملتها را با حرف و کلمات نمی توان تغییر داد و به محض تغییر نام و شکل حکومت و یا ترجمه و نشر قوانین جدید - هر قدر هم آزادانه باشد - نمی توان ملت را از گودال بدبختی نجات داد. بلکه باید در روح، قلب و اخلاق ملت تغییر ایجاد کرد و تا ملت به درجه ای از تکامل اجتماعی دست نیابد نمی تواند از آزادی و جمهوریّت و مانند آن بهره مند گردد. هر انقلاب نیازمند بسترها و مقدمات فکری است همان گونه که انقلاب فرانسه محصول تحول اجتماعی، فکری و ادبی بود. اما در ایران چنین مقدماتی هرگز فراهم نشده است. در حالیکه در ترکیه و قفقاز این مقدمات بهتر فراهم است. زیرا راه تجدد در این نواحی هموارتر به نظر می رسد و اگر اوضاع ترکیه و سطح پیشرفتهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را با ایران مقایسه کنیم عقب ماندگی ایران بهتر قابل فهم خواهد شد.

توده های ایرانی به دلیل قرنهاى متمادی زندگى در شرایط اسفناك، آرزوئى جز آسایش و ارزانی و عدالت ندارد. اگر به این نعمتها دست یابد احساس خوشبختی می کند و در نظر او آزادی، علم، جمهوریّت، مشروطیت و استبداد یکسان خواهد بود. زیرا برای نیل به همین آرزو در راه مشروطه مبارزه کرد. توده ملت بسان کودک خردسالی است که هنوز قوای دماغی اش رشد نکرده است. او به هنگام گرسنگی فریاد می زند و هنگامی که شکمش سیر شد آرام می گیرد. (همان، ۲۷۰-۲۶۴) لذا:

« ملت ایران تشبه عدالت و آسایش و رفاهیت است. این نعمت را از هر دست که گیرد خواه دست یک پادشاه مطلق مستبد و خواه دست یک حکومت مشروطه و یا جمهوری باشد، او آن دست را مقدس و قابل پرستش دانسته خواهد بوسید. » (همان، ۲۷۱-۲۷۰)

توده ایرانی مانند بچه بی اراده یا مرد نابینا هر کس که خود را دایه، مهربان و راهنمای دلسوز جلوه دهد خود را در آغوش وی خواهد انداخت. لذا ما از ته دل این جمهوریت را سلام خواهیم داد و ملت را به این نعمت بزرگ شادباش خواهیم گفت. اما اعلان جمهوریت را یگانه راه سعادت ملت نمی پنداریم و آن را صرفاً مقدمه ای برای اصلاحات اساسی و فراهم آوردن یک انقلاب حقیقی اجتماعی تلقی می کنیم که ما را به شاهراه آزادی و نیک بختی رهنمون می گردد. بنابراین رسالت آزادی خواهان تازه آغاز شده است زیرا حفظ جمهوریت دشوارتر از اعلان آن است. باید ملت را فکراً و روحاً و جسماً پذیرای جمهوری ساخت و محملهای آن را تقویت و توسعه بخشید و در برابر دشمنان داخلی و خارجی آن تجهیز شد زیرا عشق به جمهوریت تنها در پرتو معارف پدید می آید. (همان، ۲۷۴-۲۷۲)

از نگاه ایرانشهر دگرگونی نظام سیاسی از استبداد شاهنشاهی به مشروطه و یا از مشروطه به جمهوری، چرخه بی حاصلی بود که نه قدرت سیاسی را مشارکتی و رقابت پذیر می ساخت و نه مسائل بنیادی تر جامعه ایران را حل و فصل می کرد. به بیان دیگر برای ایرانشهر شکل و ساختار نظام سیاسی چندان مهم نبود که محتوا و کارکرد آن. اگر جهت گیری یک حکومت دیکتاتوری (نه استبدادی) در مسیر اعتلای کیفی جامعه و فراهم آوردن بسترهای دگرگونی در اندیشه ها و پاورهای جامعه باشد به مراتب شایسته تر، مقبول تر و متناسب تر با نیازهای جامعه ایران است تا یک حکومت جمهوری و ظاهراً دموکراتیک که صرفاً به ناپایداری در نظم سیاسی و آشفتگی های اجتماعی - اقتصادی و وخامت بیشتر اوضاع منتهی شود. تجربه ای که در مشروطیت تکرار شد و قطعاً با پیروزی جمهوریت دوباره رخ می نمود.

بنابراین اگر از یک منظر انتقادی به ماهیت جامعه ایران بنگریم ناگفته پیداست که دیکتاتور مصلح یا استبداد روشنفکری در رسیدن به این اهداف به مراتب موفق تر از حکومتهای

دموکراتیک است که در آن قدرت سیاسی غیرمتمرکز و پراکنده بوده و امکان انجام دگرگونی‌های بنیادین را به صورت آمرانه منتفی می‌سازد. از همین زاویه مجله ایرانشهر مقاله‌ای را در انتقاد از روح اجتماعی ایرانیان انتشار داد و مدعی شد روح جماعت یا حرکت جمعی که علت العلل پیشرفت در اروپا بوده در شرق بویژه ایران در هیچ موردی نمی‌تواند منشاء اثرات کلی واقع‌گردد. از دوره داریوش تا زمان حاضر هیچ جماعت یا انجمن یا یک هیأت نتوانسته علت غائی انقلابات بزرگ و مصدر امور مهم باشد. زیرا همواره یک نفر و یک فرد واحد بوده که از خلیجان‌های دماغی خود توانسته است روح ملت را یی‌دار نماید. از این همه کمیسیونها، کمیته‌ها، کنفرانسها، شرکت‌ها و همه اقدامات جمع‌گرایانه پس از مشروطه چه سودی حاصل شد؟ (افشار، ۱۳۰۲، ۱۳۴-۱۳۵، ش ۳)

نگرشهای نویسنده که متأثر از فضای سیاسی سالهای پس از جنگ جهانی اول و ظهور استبداد منور بود صریحاً اعتقاد داشت راهی که اروپا با جماعت و تشکیلات اجتماعی پیموده ما به هیچ وجه نمی‌توانیم پیمائیم:

« من عقیده قطعی دارم که در مشرق زمین و مخصوصاً در ایران یک دماغ مصلح و یک فکر روشن سعادت طلب هزار درجه بهتر می‌تواند موجبات سعادت جماعت را اکمال نماید تا خود جمعیت.

و خود یک پطر کبیر (نه ناپلئون و نادرشاه افشار) هزار مرتبه بیشتر منشاء اثر تواند بود. تا این مجالس معنوی و کمیته‌ها و کمیسیونهای متداولی، (همان، ۱۳۷)

به اعتقاد نویسنده جمهوریت، مشروطیت و تجدد، تکامل و انقلاب در ایران مبنای نظری ندارند و گاه برای تخویف چند مستبد و یا تطمیع و استظهار وجه المله‌ها بکار رفته‌اند. والا روح اجتماعی مردم ایران با آن پیوند ندارد. زیرا تنها در پی تأمین مایحتاج روزانه است و این آینده آل اکثریت ایرانیان است: (همان، ۱۳۸)

« من معتقدم که هیأت جامعه ایران درب خانه خود را جاروب نخواهد کرد چراغ درب منزل خود را خاموش نخواهد کرد. زباله حیاط خود را بدست سپور بلدی‌ه نخواهد سپرد. یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است که هر روز صبح بزور درب

منزل ما را جاروب کند. چراغ کوچه های ما را بزور روشن کند. وضع لباس ما را بزور بکنواخت و یک روند نماید. معارف ما را بزور اصلاح کند. از فتنه های مجلس ملی ما بزور جلوگیری نماید. دربار سلطنتی ما را بزور اصلاح و تصفیه کند. عمده خلوت آن را بزور از اشخاص منور الفکر بگمارد. مستخدمین بی هنر ادارات را بزور اخراج نماید. چرخ ادارات را بزور براه بیندازد. مداخلات روحانیون را در امور سیاسی و سیاسیون را در امور روحانی بزور جلوگیری نماید. مجلس شورا را بزور از اشخاصی انتخاب کند که فیما بین انستیتوی پاستور و اصطبل و قهوه. را فرق بگذارند. قهوه خانه و شیرفروشی و بقالی و عطاری ما را هم بزور مرتب نماید.

تحصیلات زن و مرد را بزور و با قوه سرنیزه و شلاق اجباری نماید و همین طور از جمیع جهات از جزء و کل و از واضح و مکتوم..... به درجه ای مواظب ما باشد که اثرات تعلیم و تربیت بشکل عادت ثانوی در ما نمودار گشته و آن وقت ما را به حال خود گذارد که هم قادر بر ادای وظایف اجتماعی خود باشیم و هم تفکیک ایده آل را از موهوم بنمائیم. (همان، ۱۴۰-۱۳۹)

نویسنده هشدار داد اگر هیچ شخصی ظهور نکند عادات و رفتار ما تغییر نمی یابد و چاره ای جز تداوم وضع حاضر باقی نمی ماند. لذا در پاسخ به سوالهای: ایده آل ما چیست؟ چه میخواهیم؟ چه باید بخواهیم؟ و از چه راهی باید بخواهیم؟.... یک جواب باقی می ماند: « یک دماغ مصلح». پیدا کردن یک نفر مصلح هم کاری ندارد « اگر شما بخواهید پیدا می کنید. » (همان، ۱۴)

این دیکتاتور مصلح کسی جز رضاخان نبود که قبل از تغییر سلطنت به عنوان یک قهرمان در کانون توجه روشنفکران و ناسیونالیستهای دو آتش قرار گرفته بود و با درخششهای خود ضمن غلبه بر آشفتگی های سیاسی، با استقرار نظم و امنیت و نوسازی ارتش و سرانجام با تصدی مقام ریاست وزرانی عملاً به نیرومندترین چهره سیاسی - نظامی ایران تبدیل شده بود و هیچ کس را یارای مقابله یا عزل وی نبود. کسی که کوشید با رهبری یک جنبش خود ساخته جمهوری خواهی قدرت را در شخص خود به عنوان رئیس جمهور متمرکز سازد. اما با شکست این حرکت، مسیر مطلقه را از راه دیگری پیمود و با استفاده از نهادها و نخبگان از جمله مجلس و نیز سازو کارهای

قانونی، ابتدا به مقام فرماندهی کل قوا و سرانجام با تصویب مجلس در نهم آبان ۱۳۰۴ خاندان قاجار را از سلطنت خلع و در ۱۳۰۵ به عنوان پادشاه ایران بر تخت سلطنت تکیه زد. ایرانشهر نیز یک صدا با همه نشریات روشنفکری و هوادار رضاخان از این رخداد استقبال کرد و با مقاله ای تحت عنوان «تاریخ ایران تازه شد» برای رضاخان آرزوی توفیق کرد و خواستار تحقق آرمانهای این مجله شد. (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۰۴، ۷۷-۷۰۵، ش ۱۲) و نوشت:

« این چنین اتفاقات نیکو و فرصتهای تاریخی برای ملت ایران کمتر روی داده و کمتر کسی از رجال تاریخی ایران را چنین موقع مناسب برای نشان دادن قابلیت و استعداد و قدرت و برای اجرای وظایف نوعی و نیات قلبی پیش آمده است. » (همان، ۷۰۶)

نویسنده آرزو کرد وی در زنده کردن حشمت و شوکت باستانی ایران کامیاب گردد و نام خود را در صفحه دل‌های ملت نقش بندد. ما نیز این موقعیت را به وی تبریک می گوئیم و تأکید می کنیم بزرگترین بدبختی ملت ایران در دوره قاجاریه «ظلم بی علمی» و به تبع آن پریشانی، ویرانی، عقب گرد، ناتوانی، و گرسنگی بود. اما اکنون ایرانیان پس از قرن‌ها تجمل ظلم و گرسنگی، زنجیر بندگی شاهان را گسسته و خود را به دامان رضاخان افکنده است. (همان، ۷۰۷-۷۰۶)

### تعلیم و تربیت متوازن پیش در آمد انقلاب فکری

تعلیم و تربیتی که ایجاد کننده توازن منطقی میان امور مادی و معنوی، و حیات دنیوی و اخروی باشد دغدغه اصلی مجله ایرانشهر شمرده می شد. به اعتقاد ایرانشهر افراط و تفریط در این دو حوزه، تمدن‌های شرقی و غربی را آسیب پذیر ساخته و به انحراف کشانده است. از همین رو ایجاد تعادل در امور جسمانی و روحانی هسته مرکزی اندیشه های ایرانشهر را شکل می داد و همین امر تفسیر کننده حرکت رو به قهقرای ایرانیان شمرده می شد. زیرا نیروی محرکه «انقلاب فکری» مورد ادعای ایرانشهر و ضامن راهیابی ایران به جاده تکامل و ترقی، آموزش و پرورش

متوازی بود که عرصه های گوناگون حیات مادی و معنوی و نیازهای گذشته و امروز او را پوشش می دهد:

در آسیب شناسی تعلیم و تربیت ایران، صرف نظر از استیلای بیگانگان و تأثیرات اقلیمی و عوامل سیاسی - اجتماعی، به اعتقاد ایرانشهر دو عامل اثر عظیم و ماندگار داشته اند: نخست فلسفه هندی و دوم دین اسلام. (ایرانشهر، ۱۳۰۴، ۳۹۲، ش ۷)

به باور ایرانشهر گرایشهای صوفیانه در ایران بیشتر آبخور هندی داشته تا یونانی. هر چند این پدیده فی نفسه منافی تمدن نیست و حتی سبب تزکیه نفس و تعالی روح می گردد اما مانند هر مرام فکری چون بدست عوام افتاد انحراف می یابد و مایه ادبار می شود. در ایران نیز دقیقاً تصوف دچار سوء تعبیر و سوء استفاده شده و بجای اصلاح اخلاقی به منبع فنا و مدافع سستی و بطالت، سلب اراده، خیالیافی، بیکاری، در یوزگی، نفرت از زندگی، درویش مسلکی، و گدائی تبدیل شده است. در هند نیز همین نگرشها راز سیطره اقوام بیگانه بر این ملت بوده است. لذا در ایران این حوزه ها باید شدیداً مورد بازنگری قرار گیرد تا تصوف صرفاً در جهت تعدیل رفتارهای آزادمندانه، ماده پرستانه، تجاوز کارانه و دنیاگرایانه بکار رود نه آنکه به عنوان شیوه ای مستقل در زندگی مطرح شود. (همان، ۳۹۳)

در حوزه دوم یعنی اسلام نیز همین نقص به چشم می خورد. با آنکه این دین مدافع زندگی، جهاد، تلاش، عمل، کسب علم، پیشرفت و تعلیم و تربیت است همه جنبه های باطنی و متری آن به فراموشی سپرده و جنبه های ظاهری آن که ثمره ای جز دنیا گریزی ندارد و جهان را فانی و زندان مومن می شمارد؛ ثروت را نفی و ملل دیگر را نجس می خوانند؛ به روزی مقسوم، قضا و قدر، توکل، ریاضت و مانند آن باور دارد؛ ماهیت دین را شکل داده است. البته در ایجاد این حالت روحی دو مسأله دخیل است:

نخست مغلوبیتهای متمادی ایرانیان بدست اسکندر، عرب، مغول و غرب و دوم شاهان، بزرگان کشور و متولیان دین که نفع خود را در غفلت مردم یافته اند و تعمداً راه تلاش و رفاه و علم را مسدود ساخته و ملت را به عوامی، اطاعت و فقر واداشته اند. به همین دلیل رفع این معضل ریشه دار محتاج یک انقلاب فکری از طریق تعلیم و تربیت است. (همان، ۳۹۴-۳۹۳)

اما اسلام اصیل در این گفتار امام علی (ع) بازتاب یافته است که به دنیا چنان بنگر که دائم در او خواهی زیست و به آخرت چنان بنگر که فردا خواهی مرد. این گفتار چکیده فلسفه تلاش، عمل، ترقی و تکامل جسمی و روحی، رشد توأمان عشق و عقل و جامع مادیات و معنویات است. این حدیث دارای عناصر تمدن شرق و غرب و عصاره احکام ادیان عالم است و باید اساس و بنیاد تعلیم و تربیت ایران قرار گیرد. زیرا نگرش به زندگی مجاوذان دنیائی در عین باور به آخرت لازمه اعمال خیر، لطف و محبت، پرهیز از فساد و در همان حال اقدام، عزم، همت، ثبات، استقامت و کوشش است و مانع از قبول هیچ یک از ترقیات مادی و معنوی نیست. (همان، ۳۹۵-۳۹۴)

این گفتار در اصل، دیباچه کتاب زاه نو در تعلیم و تربیت بود که از ستوی مجله ایرانشهر جهت توزیع در میان نسل نوین ایران انتشار می یافت؛ از همین رو نویسنده در پایان شرحه های اصلی و چکیده مباحث کتاب را برای مخاطبان خود چنین خلاصه کرد:

۱- تعلیم و تربیت باید پرورش قوای جسمی و روحی را منظور دارد؛ ۲- روح انسان به قدر جسم او دارای قوه ها و صفات مخصوص و محتاج تغذیه است؛ ۳- سر ترقی و تکامل در نگهداری نسبت به توازن است میان قوای روحی و جسمی؛ ۴- نخستین وظیفه مربی کشف کردن و شناختن حالات و احتیاجات روحی و قابلیت های فطری بچه هاست؛ ۵- برای ظرفیابی در میدان کشمکش زندگی باید به اسلحه تمدن جدید مسلح شد؛ ۶- قاطع ترین اسلحه عصر کنونی ما سلاح علم و فن است؛ ۷- سلاح علم و فن بدون اخلاق و فضیلت، بیکر اجتماعی بشر را زخم دار خواهد کرد؛ ۸- سعادت بشر منوط به تألیف بین عقل و حس و فکر و اراده و علم و فضیلت است؛ ۹- تربیت زن بهترین ضامن سعادت بشر و نخستین وظیفه هر هیأت اجتماعی است؛ ۱۰- تربیت حقیقی آنست که شخص را بشناختن نفس خود به آداره کردن قوای جسمی و روحی خود در راه سعادت بشر مقتدر سازد. (همان، ۳۹۷)

پیشرفت در این عرضه نیازمند تغییر نگرش به علوم و معارف جدید و نیز پذیرش اصول تعلیم و تربیت نوین بود. با توجه به مقاومتی که از سوی نیروهای مذهبی در برابر پدیده های علمی و آموزشی جدید صورت می گرفت. ایرانشهر برای خنثی نمودن این مقاومتها به نیروی عالمان



نواندیش توسل جست تا با طرح دیدگاه های آنها در صدد فراهم آوردن بسترهای لازم در این عرصه شود.

به همین منظور ایرانشهر در نقد رویکرد علمای دین به علوم و تربیت جدید، یکی از خطابه های سید جمال اسد آبادی را که در نوامبر ۱۸۷۲ در کلکته ایراد شده بود، انتشار داد. سید جمال با اعلام خطر نسبت به وضعیت علم و عالم در دنیای آن روز گفته بود: بزرگان دینی بجای آنکه بر همه عالم نورافشانی کنند به چراغهای بی فروغی تبدیل شده اند که نه اطراف خود را روشن می بخشد و نه دیگران را روشن می کنند. او در ادامه گفتارش تقسیم علم به دو حوزه اسلامی و فرنگی را از مسائل اعجاب آور در میان مسلمانان برشمرد و محکوم کرد. زیرا بر اساس این تقسیم، علوم نافع همه غربی شمرده و نفی می شد. حال آنکه علم پندیده ای شریف و مستقل بوده و در انحصار هیچ قومی نیست و انسانها باید نسبت به علم شناخته شوند نه علم به انسانها. (اسد آبادی، ۱۳۰۳، ۲۰۱-۱۹۳، ش ۴)

از نگاه سید جمال خطای دیگر علمای اسلامی این است که آنچه ارسطو گفته عین مسلمانی می دانند و آثار دیگر علمای غرب را نفی می کنند و این در نقطه مقابل آموزه های دینی است. زیرا هیچ منافاتی میان علوم جدید و دیانت اسلامی نیست و اگر کسی به غیر این معتقد باشد حکم بر بطلان دین خود داده است. به همین خاطر معتقدم که پیش از اصلاح مسلمانان باید روسای دین و علمای اسلامی را اصلاح کرد. (همان، ۲۰۲)

بدین ترتیب ایرانشهر پس از طرح مسائل و موانع به چاره اندیشی درباره آنها پرداخت تا پس از فراهم آمدن بسترهای فکری با یک اقدام علمی، ملت را از جهالت مطلق که علت آن فقدان « یک معارف صحیح و کامل » بود، برهاند. به نظر می رسد برای نشر و تعمیم معارف، دو منبع عمل وجود دارد: اول حکومت و دوم اقدامات فردی و اجتماعی. به باور ایرانشهر آنچه تاکنون دولتها در ایران کرده اند نه ارزش داشته و نه قابل توسعه بوده و نه اساساً مشکل گشاست. زیرا نیازهای ایران فراتر از دایره اقدامات ناچیز حکومت است لذا برای حل مشکل باید ملت را محور قرار داد و با بهره گیری از اصول نوین، گسترش مدارس جدید و اجباری نمودن تعلیم در بیداری ملت کوشید و این در پرتو ابزارهای زیر پدید می آید:

۱- مطبوعات ۲- انجمنهای علمی و ادبی ۳- انجمنهای حمایت و تشویق ۴- انجمنهای نشر و تعلیم (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۰۲، ۸۲-۷۸، ش ۲)

ایرانشهر در باب اهمیت و فوریت تشکیل این انجمنها مقالات زیادی نگاشت. که از جمله آنها می توان به انجمن غرب شناسی، انجمن فرهنگی مطالعات ایران باستان، انجمن پیرایش زبان و واژگان فارسی، انجمن گسترش مدارس همگانی و مانند آنها اشاره کرد. یکی از انجمنهایی که مورد حمایت ایرانشهر قرار گرفت «انجمن آثار ملی» بود که همزمان با مطرح شدن بنای یاد بود شاعر حماسه پرداز ایران فردوسی بر سر زبانها افتاد. ایرانشهر ضمن دفاع از این حرکت، تشکیل این انجمن و تلاش آن را برای زنده نگهداشتن یاد فردوسی از نشانه های بیداری حس ملیت دانست و از انجمن خواست با تبلیغ گسترده و با جمع آوری اعانه ملی، افکار ایرانیان را به این مهم جلب کند. گذشته از این، ایرانشهر کوشید به منظور پیشگامی در این حرکت ملی، به کمک معمار برجسته ایرانی - کریم خان طاهر زاده بهزاد - طرحی زیبا و خیالی از آرامگاه فردوسی ارائه دهد و تأکید کند که مقبره فردوسی باید بگونه ای طراحی شود تا عظمت مقام او و علو روح ملت ایران را در پیش چشم بینندگان مجسم سازد. (همان، ۱۳۰۴، ۶۱۳-۶۰۸، ش ۱۰).

طاهرزاده بهزاد نیز در مقاله ای ضمن اظهار تأسف از تأخیری که در این حوزه صورت گرفته و با تشریح حالات روحی فردوسی به هنگام سرایش حماسه ملی، پیشنهادهایی درباره چگونگی گردآوری اعانه ارائه و تهیه طرح های دیگر هنرمندان کشور به انجمن آثار ملی ارائه کرد تا انجمن بهترین آن را انتخاب نماید و حتی برای حسن انجام کار جایزه ای در نظر بگیرد. زیرا مقصود از این بنا محافظت چند متر خاک از برف و باران نیست بلکه مجسم کردن افکار فردوسی به عنوان جلوه گاه روح ایرانیت است و باید همانند آثار تاریخی عهد هخامنشی، ساسانی و صفوی، بلندای اندیشه، هنر، صنعت و عظمت ایرانی را به جهان معرفی کند و از هنر خالص ایرانی استفاده شود تا بیننده را از سستی و اسارت و جبن به آزادی، دلاوری و سربلندی سوق دهد و در عین حال نماینده برخی از حکایات جنگهای شاهنامه باشد. (طاهرزاده بهزاد، ۱۳۰۴، ۷۳۷-۷۲۹، ش ۱۲)

البته نباید از یاد برد که ایرانشهر از پرداختن به فردوسی و شرح احوال دیگر بزرگان کشور - صرف نظر از نگرش ملی گرایانه - یک هدف آموزشی و تربیتی نیز تعقیب می کرد. چه مشاهیر و نام آوران هر ملت به منزله رهبران و سرمشقان آن قوم تلقی می شوند. شناخت زندگی آنها خود آگاهی و حس اعتماد به نفس را در اذهان ملت بیدار می کرد و محرک و مشوق جوانان می گردید. به همین دلیل ایرانشهر حتی مدعی بود تعداد بزرگان این سرزمین اگر از ملل دیگر بیشتر نباشد قطعاً کمتر نیست. ایران مهد ذکاوت، کیاست، عقل، استعداد، استغنا و دیانت است و نام آوران آن سرآمدان روزگار خود در عرصه سیاست، حکمت و اخلاق، اراده، شهامت، علم و ادبیات بوده اند. در همین راستا، نام ۱۲۴ شخصیت ایرانی را در حوزه های گوناگون معارف بشری بر شمرد و از همه معارف روزان دعوت کرد با روش علمی و مستند، شرح زندگانی این بزرگان را بنگارند تا از سوی ایرانشهر به چاپ برسد و در اختیار جوانان مشتاق قرار گیرد. (کازم زاده ایرانشهر، ۱۳۰۵، ۲۷۸-۲۷۱، ش ۵) خود این مجله نیز در بسیاری از شماره هایش به شرح احوال بزرگانی چون ابن مقفع، بهزاد، مانی، خیابانی، سیدجمال، خیام، خاقانی، اردشیر بابکان و دهها شخصیت دیگر پرداخت. ایرانشهر به همه مطبوعات، انجمنها و محافل فرهنگی ایران توصیه کرد در انتشار این کتابچه ها و رساله های رایگان یا ارزان قیمت که با هدف تنویر افکار عمومی، بیداری حس ملیت و ایجاد خود آگاهی ملی نوشته شود، حتماً به سه نکته اساسی توجه ویژه مبذول دارند: ۱- شرح و نقادی بی طرفانه وضعیت اجتماعی ایران جهت اصلاح یا برانگیختن اندیشه تغییر. ۲- نشر اطلاعات تاریخی درباره تمدن قدیم و آثار نیاکان ما و مقایسه ادوار باشکوه گذشته ایران با اوضاع کنونی تا ملت ایران بداند که کی بوده، نیاکان او چه کرده اند و امروز چه تکلیفی بر عهده دارند. ۳- نشر معلومات مفید درباره ترقیات گوناگون فنی و علمی ممالک پیشرفته در قرنهای اخیر تا مایه عبرت و تشویق و اسباب تجدد و ترقی گردد. البته همه این آثار باید معطوف به یک نواخواهی و آزادی روح ملی باشد. (همان، ۱۳۰۲، ۸۵-۸۴، ش ۲) در همین راستا گردانندگان مجله ایرانشهر حدود ۱۲ کتابچه انتشار دادند که در همه آنها صبغه تجددگرایی و تکیه بر موارد باستانی ایران حفظ شده بود. (همان، ۸۶)

ایران‌شهر در چند شماره به صورت ملموس‌تر به بررسی وضعیت مدارس شهرهای مختلف ایران پرداخت و رسالت خطیر آنها را در ریشه‌کنی فساد اخلاق یاد آور شد و تأکید کزد وظیفه مدارس ما ایجاد توازن در تربیت قوای بدنی و دماغی جوانان است. تربیت انسان دشوارترین و درعین حال مهم‌ترین اقدام برای سربلندی ایران است. لذا مدارس ما باید استعدادها و توان دانش‌آموزان را شناخته، نقایص تربیت خانوادگی آنها را بر طرف سازند. (همان، ۱۳۰۴، ۴۵۵-۴۴۹، ش ۸) و به‌طور خلاصه:

«باید حسن‌تشبث، رنج‌کشیدن، فداکاری، استقامت، حقیقت و شرافت دوستی و متانت و استقلال شخصی را در جوانان و شاگردان مدارس پرورش داد تا روزی که از مدرسه و از تحصیلات فارغ شدند به تنهایی در هر گوشه ایران و یا ممالک دیگر بتوانند در سایه عزم و استقلال و جرئت شخصی خود به هر کاری اقدام کنند، پیش بروند و به مراد و مقصود خود نایل بشوند.» (همان، ۴۵۶)

زیرا مطالعه گذشته نشان می‌دهد که تمام تحولات جهان منوط به تلاشهای چند مرد با اراده و مصمم بوده است که قافله سالار ترقی و تکامل، انقلاب و تجدید بوده اند و تاریخ تکامل بشر چیزی جز زندگانی آنها نیست. هرملتی که به پرورش این مردان همت گمارد زودتر به تعالی، شوکت و عظمت دست می‌یابد. لذا مدارس ما باید با تلفیق فردگرایی و جمع‌گرایی جوانانی با اراده و عقلمند تربیت کنند تا آینده کشور ساخته شود زیرا تاریخ برانگیخته و نوشته قدرت اراده و عقل است. (همان، ۱۳۰۴، ۲۷۲، ۲۶۵، ش ۵)

به باور ایران‌شهر توازن حتی در رشته تحصیلی دانشجویان اعزامی به فرنگ نیز باید رعایت شود. یعنی با بر اساس ملاکهای علمی دانشجویان گزینش شوند و پس از گزینش نیمی از آنها در رشته های علوم انسانی و هنر و بقیه در رشته های فنی و مهندسی تحصیل کنند. حال آنکه متصدیان امر تنها نیازهای فنی، علمی و صنایع کشور را می‌بینند و نیازهای واقعی تر و صنایع ظریفه مانند موسیقی، نقاشی، حجاری، ادبیات، تئاتر، تاریخ و مانند آن که می‌تواند موجب فنون تربیت صحیح و تقویت روح ملی گردد، به فراموشی می‌سپارند. او هشدار داد اگر این موارد

نادیده گرفته شود و تربیت معلمانی ورزیده در حوزه های علوم انسانی و هنر به طور اعم فراموش گردد. تجربه فساد اخلاق غرب در ایران نیز تکرار خواهد شد. (همان، ۱۳۴۱، ۱۶۴-۱۵۳، ش ۷)

بدین ترتیب ایرانشهر در پایان با اشاره به تأثیر معارف در مقدرات ملتها و به نقل از دانتون یاد آور شد که «پس از نان تربیت نخستین احتیاج ملت است». و این امر در حکیم مرگ و زندگی برای ایرانیان است. ملتی بی معارف و تربیت نیافته را باید مرده انگاشت و از مرده انتظار هیچ جنبشی نمی رود. این موضوع از نظر سیاسی نیز باعث از هم گسیختگی و از میان رفتن احساس ملی و روح همبستگی می شود و اعضاء کشور همدیگر را به مثابه بیگانه می نگرند. چون آمال مشترک ندارند اگر با تجاوز بیگانه روبرو گردند نسبت به آن متأثر نمی شوند و وظیفه مقابله و مدافعه را در خود نمی یابند و این مخاطره بزرگی برای ملت در برابر خود کامگی داخلی و تهاجمات خارجی است. جامعه ایران اکنون در چنین وضعیتی قرار دارد که در آن منافع شخصی بر منافع جمعی و ملی اولویت یافته است. (همان، ۱۳۰۲، ۶۸-۶۵، ش ۲)

به باور ایرانشهر در ایران باستان وضعیت به گونه ای دیگر بود. کودکان از پنج سالگی تحت تعلیم قرار می گرفتند و به عناصری کار آمد و متصف به اخلاق نیکو، کردار و پندار نیکو تبدیل می شدند و هر طبقه فرزندش را در دایره مسلک و حرفه خود تربیت می کرد. هر چند بسیاری از امکانات در انحصار طبقات اعیان بود اما رداییل اخلاقی، در یوزگی، گدائی، و بیکاری گناه نابخشودنی محسوب می شد و همگان به امور مفید اشتغال داشتند (همان، ۱۳۰۲، ۱۹-۱۷، ش ۲) و این می تواند برای امروز ما نیز یک الگو تلقی گردد.

### تحول اخلاقی و مبارزه با فساد

از نگاه ایرانشهر جامعه ایران صفا و پاکی کهن خود را از دست داده و در برابر فساد اخلاقی شدت آسیب پذیر و شکننده شده بود. لذا شناسائی جنبه ها و تجلیات این فساد و عزم جدی در تربیت توده ملت از وظایف خطیر سرآمدان قوم بشمار می رفت. به همین منظور در شماره دوم ایرانشهر سولاتی در باب مفهوم فساد اخلاقی و مظاهر و آثار آن در جامعه ایران و اینکه این فساد در کدام اقشار اجتماعی بیشتر رسوخ یافته، راه ها و ابزار مبارزه با آن چیست و پیشگامان مبارزه با

آن چه کسانی هستند مطرح گردید و از مخاطبان خواهان پاسخ در این باب شد. (همان، ۱۳۴۰، ۳۰، ش ۲) ایرانشهر این انقلاب اخلاقی و رفتاری را با توجه به قابلیت‌های ذاتی نژاد ایرانی شدنی دانست.

پس از طرح مسأله نویسنده به بررسی راه‌های نبرد با این دشمن خانگی و براندازی ریشه این دزدخت تناور برآمد و نوشت: در این مبارزه نباید به انتظار معجزه یا کمک کمک قدرت خارجی بشینیم. زیرا این آتش و اهریمن درونی است و تنها با مردانگی و همت می‌توان بر آن فائق آمد. در این نبرد هیچ کس علیه ما به لشکر کشی یا اولتیماتوم خارجی متوسل نخواهد شد. این جنگ نیازمند هزینه‌های هنگفت و استخدام مستشار خارجی نیست زیرا سرمایه آن عزم و پایداری ملی است. (همان، ۱۳۴۱، ۹۱-۹۰، ش ۵)

این نبرد را می‌توان با ابزارهایی چون تبلیغ و نشر و بهره‌گیری از قوای زبانی و قلمی و امر به معروف و نهی از منکر، انتشار کتابها و رسایل اخلاقی با شیوه‌های جذاب تأسیس انجمن‌های علمی و اخلاقی و تربیت معلمان با اخلاق، فیلم و نمایشهای اخلاقی، کنترل و نظارت اجتماعی با اهرم‌های تشویق و تنبیه، گسترش ورزش و بسط آن در میان اقشار گوناگون با تأکید بر ورزشهای بومی و ایجاد اشتغال و مذمت بیکاری ترتیب داد. (همان، ۱۰۴-۹۱)

در کنار این پرسش‌ها، ایرانشهر با استفاده از تجربیات تاریخی و روانشناسی اجتماعی مردم ایران به آسیب‌شناسی اخلاقی جامعه ایرانی پرداخت و پس از بررسی تطبیقی رفتار اجتماعی ملل گوناگون و مقایسه آن با ایران نوشت اگر انگلیسی‌ها به سیاست، متانت و استقامت و هندی‌ها به ریاضت و عطالت شهره‌اند ایرانی‌ها دارای سه خصلت ذاتی ذکاوت، قوه تقلید و تشبث شخصی‌اند. همه جنبشها و حرکت‌های سیاسی و رفتار ایرانیان گویای همین امر است که آنها را به استقلال سوق می‌دهد و وا میدارد که سرور و آمر باشند تا زیر دست و مأمور.

به اعتقاد علمای اجتماعی ملت‌های صاحب این صفات می‌بایست پیشرو و رهبر ملل دیگر باشند. اما چرا ایرانیان هنوز در گرداب خرابی و پریشان حالی غوطه می‌خورند؟ پاسخ نویسنده این است که ملت ایران این قوا را در مجرای صحیح بکار نمی‌اندازند و به علت بسته بودن این مجاری در مسیرهای خطر آفرین و نادرست گام بر می‌دارد و همین به جای خوشبختی سبب تیره

بختی می شود. در نتیجه ذکاوت، خود را در چهره فریب کاری، دروغ، فتنه، تملق، ریا، و کلاهبرداری، می نمایاند و یا قوه تقلید خود را در پذیرش بی قید و شرط و تسبیحیده مظاهر زندگی غربی که عمدتاً مغایر شئون ملی است می یابد و سوء استفاده از قوه تشبث شخصی خود را در قالب عصیانها، شورشها، ناآرامی ها و ناامنی ها بروز می دهد و به خودسری می انجامد.

نویسنده در بررسی تحلیلی این رفتارها و بیان علت آنها مدعی شد، فقدان رجال با کفایت، حجاب، سیطره اوهام و خرافات، فقدان قانون، مشکلات القبا، تغلب اشراف و اعیان و تغییر اصول حکومت و مانند آن علت‌های ظاهری و کم اهمیتند و علت واقعی و پنهانی این رفتارها «اخلاق فاسد شده باست» که مانع از ثمر بخشی اصلاحات سیاسی - اجتماعی و اداری می گردد. در این فضا مردان با فضیلت نمی توانند زنده بمانند و تخم شجاعت و اصالت می میرد. لذا در این محیط رفع حجاب زنان سم قاتل است و اگر ریشه خرافات را برکتیم هزاران خرافه جدی سربر می کشد. او در پایان اخلاق فاسد را در امور زیر خلاصه کرد و خواهان مبارزه بی امان علیه آنها شد: دروغ، خیانت به همه چیز و همه کس، دورویی، تملق، عوام فرینی، خودپسندی، بدبینی، ظلم به زیردستان و خفت در برابر زیر دستان، تن آسانی، بیکاری، بی‌عاری، گرفتاری به تریاک، آلكول و قمار، رشوه و دزدی، افراط و تفریط در هر چیز، اتلاف وقت در مسخره گوی و شوخی و مانند آن.  
(همان، ۱۳۴۱، ۶۶-۵۸، ش ۴)

### دیگرگونی اساسی زندگی و رفتار زنان ایرانی به عنوان بسترانقلاب فکری

امواج توفنده مدرنیته اروپائی که می رفت با ایجاد یک رشته تغییرات شگرف در عرصه حیات مادی و معنوی جامعه ایرانی بویژه زنان ایجاد کند و بنیانهای اجتماعی و فرهنگی کشور را متزلزل سازد، ایرانشهر را واداشت تا بخشی از مطالب مجله را با سلسله بحثهای «جهان زنان» به این موضوع اختصاص دهد و پیشاپیش با خطرسنجی و ارائه هشدارهای لازم به آسیب شناسی این بخش از جمعیت کشور و طرح مشکلات آنها و ارائه راهکارهای مقتضی پردازد.

بدیهی است زنان ایرانی به علت نگاه مردسالارانه و نگرشهای خرافه آمیز و غیر علمی همواره به عنوان انسان درجه دوم نگریسته شده اند و با محرومیت تاریخی در بسیاری از موارد از حداقل

حقوق اجتماعی و فرهنگی محروم بوده اند. لذا از نگاه روشنفکران آشنا به غرب، وضعیت زنان به عنوان عقب مانده ترین و سستی ترین بخش جامعه ایران، نشانه آشکار و پسگرائی کشور و از مهمترین ایستارها و چالشهای پیش روی ایران در مسیر پیشرفت، تلقی می شد.

به همین خاطر نجات و رهایی زنان ایران و لزوم تعلیم و آموزش آنان از دغدغه های اصلی روشنفکران کشور و از محورهای جدی گفتگوهای آنان بود. گستردگی و پیچیدگی موضوع ایجاب می کرد که هر برنامه اصلاحی یا جنبش نوسازانه در ایران حتماً با مطالعات تئوریک و کارشناسانه در این باب همراه باشد زیرا نیمی از جمعیت کشور را بطور مستقیم و مابقی را غیرمستقیم تحت تأثیر قرار می داد و هرگونه برخورد با آن ظرافت و دقت خاصی می طلبید. به همین دلیل ایرانشهر از چند زاویه متفاوت به مسائل و مشکلات زنان ایران پرداخت که اهم آن عبارت بودند از الف) طرح مباحثی درباره مقام شامخ زن در ایران باستان که با نگارش مقالات تحقیقی و با نگرشی باستانگرایی صورت می گرفت تا نشان دهد برخلاف وضعیت اسفبار کنونی، زنان ایرانی در روزگار پیش از اسلام از منزلت و اعتباری شایسته برخوردار بودند. ب) معرفی زنان برجسته در گستره فرهنگ ایران پس از اسلام با معرفی آثار و شرح احوال آنها جهت الگوپذیری زنان آن روز ایران و نیز یادآوری پیشینه پرافتخار تمدن ایرانی در این عرصه. ج) بیان قابلیت ها و توانمندیهای ذاتی زنان و زیر سوال بردن فرهنگ مذکر و نیز بی مبنا شمردن باورهای خرافه آمیز در باب حقارت زنان جهت ایجاد حس اعتماد و خودباوری در میان آنها. د) بررسی وضعیت زنان در جوامع غربی و نیز ارائه هشدارهای لازم در اجتناب از پیروی تا آگاهانه از زیان اروپائیان و نیز نقد وضعیت زنان در این جوامع. ه) لزوم توجه جدی به آموزش و تربیت زنان به عنوان بنیادی ترین برنامه برای پیشرفت و تجدید عظمت ایران. و) طرح مسائلی درباره حجاب و نیز مشکلات ازدواج در جامعه ایران به همراه نقد سنتهای دست و پاگیر و بیان مشکلات تحصیلی کودکان جدید در پیوند زناشویی با دختران تعلیم نیافته ایران. به اعتقاد گردانندگان ایرانشهر در پرتو این اقدامات زندگی اجتماعی ایران دچار تحول کیفی می شد و بسترهای انقلاب فکری فراهم می آمد.

در حوزه نخست که باهدف تبیین جایگاه والای زن در تاریخ ایران صورت می گرفت چند مقاله انتشار یافت. در یکی از این مقالات نویسنده مقام زن را در ایران کهن از همه تمدنهای



قدیمی برتر دانست که به عنوان «خانمان بانو» نه فقط انیس و مونس مزد در تدبیر منزل بلکه در وضعیت کاملاً مساوی از همه امتیازات مرد بهره مند بود و همپایه او شمرده می شد. و در اوستا نیز بر این امر تأکید و تصریح شده بود که زنان و مردان نه تنها در این جهان بلکه در جهان دیگر نیز از لذات فردوس به تساوی منتفع خواهند شد. (پشوتن، ۱۳۰۵، ۵۳-۵۲، ش ۱)

در مقاله دیگری یکی از زنان زرتشتی مقیم هند مدعی شد موقعیت ممتاز زن و دوره پر عظمت زنان ایرانی با غلبه اجزای بسر رسید و تنها در پرتو آشنائی با غرب، زنان ایرانی بتدریج در صدد شناخت جایگاه شایسته خود بر آمده اند. او با اشاره به نقش زنان زرتشتی در بسط فرهنگ و آموزشهای نوین در هند از زنان ایرانی خواست پیاخیزند و با تعلیم خود و پرورش فرزندان نیکو «ذلت هزار ساله از چهره فرتوت خویش بشویند» (مولا، ۱۳۰۵، ۴۹۵-۴۹۲، ش ۹-۸)

این نگرشهای مبالغه آمیز که چندان با واقعیات تاریخی منطبق نبود با هدف ایجاد پشوتانه تاریخی، نگرش ناسیونالیستی ضد عرب و ایجاد هویت جدید صورت می گرفت. اما در حوزه دوم نویسندگان ایرانشهر چند تن از زنان شاخص ایرانی را در حوزه شعر و ادبیات، هنر و سیاست معرفی کردند. این تجلیل از مقام زن با مهستی گنجوی آغاز و تا پروین اعتصامی ادامه یافت. نویسندگان این مقالات اعتقاد داشتند هرگاه اندک فضا و فرصتی برای زنان و دختران ایرانی فراهم آمده آنها توان و نبوغ خود را به اثبات رسانده اند؛ در دومین شماره این مجله ضمن انتقاد از نگرشهای غیر عقلانی و خرافی به زنان در فرهنگ ایران و به منظور تغییر در این باورها، شانزده جمله از کلمات قصار متفکران و علمای بزرگ غرب در ستایش از جایگاه زن در نظام آفرینش نقل شد که در آن زن با بالاترین تعابیر ستوده شده بود. در همین مقاله نویسنده از خوانندگان خواست آنچه در باب زن در ادبیات شرق می دانند به دفتر مجله ارسال دارند. (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۴۰، ۲۱-۱۹، ش ۲)

ایرانشهر زن را از حیث استعداد فطری و لیاقت ذاتی هم پایه مردان می دانست و با اشاره به تلاشهای دوشادوش زن و مرد در روستاها و ایلات ایران تأکید کرد این به معنای یکسان سازی و یکی انگاشتن زن و مرد نیست بلکه «زن باید زن بماند». زیرا زن تاج آفرینش و روح جامعه است و دارای خصایص منحصر به فردی چون لطافت، رقت قلب، عواطف، محبت بی پایان، دلبستگی،

آرایش، رشک، جاذبه، دلربائی، قوه تسخیر روح و مانند آن است. به همین خاطر تمدن غرب زن را به قهقرا سوق داده است و آنان را همانند مردان اسیر زندگی-ماشینی، کار در کارخانجات ساخته و عواطف و احساسات آنان را قربانی و صرفاً وظایف مادی را به آنها سپرده است و این نه آزادی بلکه عین اسارت زن است. (همان، ۱۳۰۳، ۷۲۵-۷۲۲، ش ۱۲-۱۱)

از نگاه نویسنده غرب راه افراط و تفریط پیموده است؛ در نتیجه تا زنان به کنار ویژه های اصلی و فطری خود نپردازند زخمهای تمدن غرب التیام نخواهد یافت و شرق نیز جز در پرتو آگاهی و تربیت زنان از این عقب ماندگی رهائی نخواهد یافت. زیرا زنان می توانند مردان و در تحلیل های نهائی جامعه را به عالی ترین سطوح تمدن و انسانیت یا به حضیض حیوانیت سوق دهند. به همین دلیل « تربیت زن بهترین ضامن نیکبختی نوع بشر و نخستین وظیفه هر هیأت اجتماعی است. » وظیفه زن هم تولید نسل، هم تربیت فرزند و خانه داری و ایجاد امن و الفت میان اعضاء خانواده است که در این باب شرق و غرب به دو راه متفاوت رفته اند. (همان، ۷۴۰-۷۳۰)

بیشترین حجم مقالات این حوزه به لزوم تربیت و آموزش های نوین زنان اختصاص داشت که در آن از اهمیت این موضوع و لزوم برنامه ریزی برای برخورد روشمند با آن و تلاشهای علمی و عملی در این عرصه سخن رفته بود اما به دلیل مضامین تکراری از طرح مجدد آنها خودداری می کنیم. (طباطبایی تهرانی، ۱۳۴۱، ۳۷۳-۳۷۰، ش ۱۲؛ پوررضا، ۱۳۰۳، ۲۸۸-۲۸۱، ش ۱۲-۱۱)

گذشته از تأکیدی که نویسندگان ایرانشهر بر لزوم بسط معارف به صورت منسای میان زن و مرد داشتند برخی نویسندگان با نگرشی سطحی و غربگرایانه «حجاب؛ را علت العلیل عقبه ماندگی زنان می شمردند. نویسنده ای بنام اسمعیل از بمبئی با همین رویکرد چنین ابراز عقیده کرد که دو چیز سبب تیره روزی زنان است: اول حجاب و دوم جهالت که خود ثمره حجاب است و علت همه آنها را باید در خرافات مذهبی دانست. (اسمعیل، ۱۳۰۳، ۷۱۴-۷۱۲، ش ۱۲-۱۱) دو شماره آخر مجله ایرانشهر کلاً به مسائل زنان اختصاص داشت. در این شماره ها اشعار زیادی در انتقاد از اصل حجاب و لزوم رویگردانی از آن انتشار یافت. در یکی از این اشعار چنین آمده بود:

..

زن چه کرده است در ایران که چنین منفور است  
به چه جرمی از حقوق بشریت دور است  
جای شک نیست اگر زن بکند کشف حجاب  
مرتکب می نشود آنچه کند زیر نقاب  
قصه من نیست جز آبادی ایران زین شعر  
غرضم هست رهائی اسیران زین شعر  
زن که بالفطره بود مالک یک نفس شریف  
بی حجاب ارچه بود خود نکند فعل عنیف

(حکمت شیرازی، ۱۳۰۳، ۶۶۵-۶۶۰، ش ۱۲-۱۱)

اما واپسین موضوعی که مایه نگرانی بسیاری از روشنفکران ملی گرا محسوب می شد رسوم دست و پاگیر ازدواج و ستهای زایج جامعه ایران در این باب بود. به همین خاطر مجله یا طرح یک رشته پرسشهای آزاد، به این موضوع پرداخت و در شماره های بعد به طرح پاسخ ها پرداخت. از آنجا که طرح این پرسشها به مراتب مهتر از پاسخهای آن بود سوالات مزبور را عیناً طرح می کنیم:

- ۱- آیا ترتیب امروزی زناشوئی در ایران موافق عقل است یا نه؟
- چه اصلاحاتی برای تربیت زناشوئی می توانید پیشنهاد کنید؟
- ۳- با کدام شروط یک زناشوئی مایه خوشبختی می تواند بشود؟
- ۴- ایرانیان فرنگ دیده چرا اغلب از تأهل با دختران ایرانی امتناع دارند؟
- ۵- امتیاز دختران فرنگی در تأهل از دختران ایرانی در چیست؟
- ۶- تأهل جوانان ایرانی با دختران فرنگی چه اثرات و نتایج می تواند داشته باشد؟
- ۷- آیا زنان فرنگی در ایران و دختران ایرانی در فرنگ می توانند زندگی بکنند؟
- ۸- در این خصوص چه تجربه ها دارید و چه چیزها شنیده اید؟
- ۹- اگر شما مرد یا زن، بخواهید تأهل بکنید به کدام ترتیب و کدام شرایط اهمیت می

دهید؟ ۱۰- آیا بهترین کتابها و مقاله ها که برای راهنمایی در ازدواج

خواننده اید کدام است؟» (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۴۱، ۳۸-۳۷، ش ۳)

در باب ازدواج با دختران فرنگی اغلب تحصیلکردگان غربی با توجه به رشد یافتگی زنان غربی و لزوم بهره گیری از تجارب و دستاوردهای غربیان و نیز جهالت زنان ایرانی از این موضوع دفاع نمودند. اما غالب نویسندگان و بویژه زنان ایرانی در مقالات خود ضمن حمله به وضعیت اسفبار زنان ایرانی و تأکید بر برابری و حتی برتری ذاتی دختران ایرانی تأکید نمودند این گونه ازدواجها از وسایل ترویج فساد اخلاق و اختلاط زبان و نژاد و تحقیر زنان کشور و در نتیجه خیانت به وطن است. یکی از نویسندگان برای رفع این مشکل دو پیشنهاد مطرح کرد: نخست تأسیس مدارس نوین و تلاش برای تغییر نگرشهای زنان و ایجاد خود آگاهی و خودباوری در آنها و دوم تغییر شکل خواستگاری و ازدواج در ایران که مخالف دیانت و انسانیت است زیرا نه با رضای طرفین بلکه با صلاحدید والدین صورت می پذیرد. (صبا، ۱۳۰۳، ۶۷۴-۶۶۸، ش ۱۲-۱۱)

نویسنده ای دیگر ازدواج با دختران فرنگی را به منزله زیر سوال بردن عصیت قومی، پشت کردن به وطن و آینده آن و اختلاط خون و نژاد دانست که باعث از دست رفتن افتخار آریائی می شود و به دنبال آن دیگر حق نداریم به خرابه های کسری و بیستون سوگند یاد کنیم و از استخر و کتابخانه بزرگ آن سخن بگوئیم. (زرکش، ۱۳۰۳، ۶۷۴-۶۷۶، ش ۱۲-۱۱)

اما جالب ترین مقاله در این حوزه رویکرد متفاوت یکی از نویسندگان به مقوله ازدواج ایرانیان با هدف تحکیم و تقویت اتحاد و انسجام ملی بود. نویسنده با بیان فقدان امکانات ارتباطی اعم از تلفن و تلگراف، راه آهن و وسایل نقلیه مدرن که باعث گسسته شدن اتحاد و دوری اقوام و لهجه ها و مذاهب از یکدیگر و در نتیجه بیگانه انگاشتن یکدیگر شده است نوشت ملتی که دارای این همه اختلاف درونی باشد پابداز نمی ماند مگر آنکه موارد زیر مورد توجه قرار گیرد:

الف) نخستین و مهمترین راه حل کاشتن بذر محبت در قلوب همه ایرانیان نسبت به یکدیگر است. ب) گسترش روابط خویشاوندی و ازدواج با مردم مناطق دوردست مثلاً کرمانی با آذربایجانی تا یکدلی و یکرنگی و یک زبانی دوباره باز گردد؛ پوشاک ها، خوراک ها، رفتارها و زبانها به یکدیگر نزدیک شود تا اقوام مسخره و مضحکه یکدیگر نشوند. ج) این اقدامات اتحاد

انگیز اگر برای همه ابالات واجب باشد برای آذربایجان واجبتر است تا در پی این آمیزشها زبان از دست رفته نیاکانش را باز یابد. و ترکی را به کنار افکند. (د ازدواج با بیگانه بر فامیل تزجیح یابد تا دامنه ارتباطات گسترش پیدا کند. (طوطی، مراغه ای، ۱۳۰۳، ۲۲۹-۲۴۶، ش ۴)

### اصلاحات دینی یا انقلاب در عقاید

دین مهم‌ترین مولفه جامعه سنتی ایران محسوب می‌شد و در واقع اساس و جوهره هویت ایرانیان را شکل می‌داد. ابعاد گسترده حضور و نفوذ دین در عرصه حیات اجتماعی و فردی سبب می‌شد تا باورها و آموزه‌های دینی در عمیق‌ترین لایه‌ها و نسوج اجتماعی ایران نفوذ و رخنه یابد و حوزه‌های گوناگون زندگی را تحت سیطره خویش در آورد. بدیهی است این نقش و کارکرد متزاید دین به متولیان مذهب نیز جایگاهی بلند و شامخ می‌بخشید و پایگاه اجتماعی وسیع و بالقوه ای برای آنان فراهم می‌آورد.

آشکار است در چنین فضایی هر تحول اجتماعی - سیاسی نه تنها با مذهب و متولیان آن برخورد می‌یابد بلکه سرنوشت این تحولات در پیوند با کنشها و واکنشهای آنها رقم می‌خورد. از همین رو در تاریخ معاصر ایران همه خیزشها و جنبشها به نحوی با دین و رهبران دینی گره خورده و یا در پوشش دین بروز یافته‌اند. اگر رهبران مذهبی با هر حرکت یا تغییر اجتماعی - سیاسی همراه می‌شدند آن تغییر ریشه‌دواننده و به نتیجه می‌رسید و اگر با آن به مخالفت برمی‌خاستند این حرکتها عموماً ناکام مانده و یا به نتایج گذرا و موقت دست می‌یافتند.

کارنامه تجلیلی و میراث مشترک ادیان بزرگ میسین این واقعیت است که پویش فکری و سیاسی بشر و پیشرفتهای او در تعاملی تنگاتنگ با حیات مذهبی قرار داشته است. بی تردید نقطه عزیمت این تعامل اصلاحات مذهبی بود که در زمره بزرگترین رخدادهای تاریخ بشر قلمداد می‌شود. زیرا اصلاحات مذهبی راهگشای مدزئنه شد و با پیامدهای وسیع اجتماعی - اقتصادی خود دین را از ساحت قدسی به فرایندی عرفی تبدیل کرد. نتیجه بارز این حرکت شفاف شدن نقش و رسالت دین و رهبران آن در چهارچوبی مشخص و محدود بود و در پی پیوند دین با اندیشه تجدد بسترهای دموکراتیک بیش از همیشه فراهم آمد. (ملانی توانی، ۱۳۸۱، ۴۶)

از آنجا که در غرب سازوکارهای رسیدن به هدف از راه مسالمت، آمیز وجود داشت هیچ گاه دین خصلتی ایدئولوژیک و تندرو-نیافت بلکه جنبه اصلاح گرانه آن هر چه بیشتر تقویت و برجسته شد و متأثر از چیرگی اندیشه های لیبرالی، دین حالتی پلورالیستی یافت؛ (هانتینگتون، ۱۳۷۲، ۸۸-۸۷)

اما تردیدی نیست که دموکراسی های لیبرال غرب جایگاه دین و پایگاه رهبران مذهبی را بشدت تنزل دادند. در نتیجه اختیارات وسیع متولیان دین و حوزه های گسترده مداخله و عمل دین کاهش یافت و در بسیاری حوزه ها دانش و تخصص جایگزین آن شد و کار ویژه دین به زابطه خصوصی انسان و خدا محدود گردید. رهبران دینی از اندیشه سامان دادن به همه ابعاد حیات بشر دست کشیدند و با عدم مداخله در سیاست، علم و اقتصاد، همت خود را مصروف زندگانی روحانی نمودند. در نتیجه دین نیز آرمان اصلاح زندگی دنیائی بشر را بر زمین نهاد.

تردیدی نیست که غالب روشنفکران ایرانی به اصلاحات دینی از همین منظر می نگریستند. نقدهای تند آنها به دین که آن را به مثابه نماد شوم، عقب ماندگی و مظهر خرافه پرستی تعبیه می کرد اساساً با همین هدف صنوزت می گرفت و دین ستیزی یا سکولاریسم را به یکی از بارزترین نشانه ها و شاخصه های روشنفکری در ایران تبدیل می کرد. حال آنکه شکل و ماهیت متفاوت اسلام و مسیحیت و روندهای متفاوت تاریخی و کنار کردی روحانیت در اسلام و مسیحیت، می طلبد تا فرایند اصلاحات مذهبی در ایران به شکلی ویژه و متناسب با ساختار تاریخی و فرهنگی کشور صورت پذیرد.

اما این واقعیت قابل انکار نبود که در راه نوسازی ایران موانع و چالشهای فرهنگی - مذهبی فراوانی وجود داشت و گذشته تاریخی برخوردار با غرب نشان داده بود که مدرنیته اروپائی و مظاهر آن برای ورود به ایران و نهادینه شدن در کشور با محظورات و تنگناهای بسیاری روبروست. اهمیت و ابعاد انکار ناپذیر موضوع سبب شده بود تا این موضوع بویژه تلاش برای جدائی دین از سیاست، شریعت از عرف و حل منازعات علم و دین و عقل و شرع به یکی از مهمترین گفتمانهای روشنفکری در ایران تبدیل گردد. بدیهی است مقوله اصلاحات دینی در ایران به صورت یکسان و با یک الگوی مشابه توسط همه جریانهای فکری مطرح نمی شد. برخی از روشنفکران با رویکرد

نفی و انکار و یا احساسات ناسیونالیستی و سکولاریستی به اسلام و روحانیت حمله می کردند و در واقع از منطق گفتگو و مفاهمه آشکارا فاصله داشتند و برخی دیگر از منظر تعلقات مذهبی به این پدیده نگاه می کردند و برخی نیز رویکردی اعتدالی و اصلاحی داشتند.

مجله ایرانشهر نیز همگام با نشریات و محافل روشنفکری ایران و با الگوئی متفاوت به اسلام و روحانیت و پدیده اصلاحات دینی نظر می کرد. در مجموع نمی توان گفت، گردانندگان ایرانشهر از موضع کارکرد دین به قضیه می نگریستند. لذا نگرش شان به اسلام مبتنی بر نگاهی حذفی و تحقیرآمیز و به عنوان تحفه اعراب بیابانگرد (که در میان روشنفکران ناسیونالیست رواج داشت) نبود. بلکه به تشیع به عنوان یکی از ارکان اصلی هویت ملی و حتی مجد و عظمت ایران نگاه می کردند. چنانکه یکی از نویسندگان با سیری در تحول دینی شرق و ایران چگونگی پیوند دین زرتشت با قدرت را مورد نقد قزاق داد و نوشت: اگر حمله اعراب مسلمان صورت نمی گرفت تمدن ایرانی مانند درخت کهنسال که حشرات آن را از درون پوسانده بودند فرو می ریخت و مانند تمدن های آشور و کلد و بابل نامی از آن باقی نمی ماند. در پرتو اسلام ملت و کشور ایران به حیات خود ادامه داد و پاره ای از اعیاد و سنتهای نیکو و دستاوردهای مثبت تمدنی آن تداوم یافت. لذا برای حمله به اسلام باید از خدمات آن در حفظ ایران ستایش کرد و گناه چند متولی دین را به گردن اسلام نیانداخت. (طوطی مراغه ای، ۱۳۰۵، ۳۰۳-۲۹۵، ش ۵)

نویسنده در ادامه سلسله گفتار خود از غلبه فساد اخلاق و اشاعه بی دینی شکوه نمود و آن را خطری بزرگ برای استقلال مادی و معنوی ایران دانست: اگر اوهام و خرافات عقل ملت را ذایل می سازد، فساد اخلاق و لامذهبی روح و روان یک ملت را متزلزل می کند. به همین خاطر وی عامل عمده تباهی ایرانیان را کهنه پرستی و تقلید دانست: اگر روحانیون بقا بر میت را جایز شمرده و دست مرطوب فرنگی مآبها را گناه می شمارند تحصیلکردگان غریزه نیز به همان نسبت بقا بر میت را جایز شمرده استخوانهای پوسیده ولتر، رسو و منتسکیو را می پرستند. لذا این دو گروه به عنوان پیشگامان اصلاحات فکری و مذهبی باید به مدد عقل دست از تعصب و تقلید بردارند تا از بروز انقلاب خونین اجتناب گردد. (همان، ۱۳۰۵، ۳۵۵-۳۴۷، ش ۶)

جدی‌ترین مقاله در باب نوسازی مذهبی در ایران با عنوان « دین و ملیت » به قلم کاظم زاید ایرانشهر انتشار یافت که در اصل بخشی از کتاب « ایران و آینده آن » بود. به اعتقاد نویسنده هسته کانونی انقلاب فکری و اعتقادی راه‌نشین اصلاحات دینی شکل می‌داد. از آنجا که حیات اجتماعی ایران اساساً حیاتی دینی تلقی می‌شد و دین، افکار، اخلاقیات و باورهای مردم را معنا می‌بخشید و از لحاظ جسمی و روحی ایرانیان را زیر نفوذ خود داشت مهمتر از انقلابهای سیاسی و ادبی شمرده می‌شد. به باور نویسنده « انقلاب » لزوماً خونریزی، کشتار و هرج و مرج نیست بلکه به معنای تبدیل از وضعیتی به وضعیت دیگر است. اما تصریح کرد که مراد او تغییر و تبدیل دین اسلام و ابداع یک دین جدید و یا تشویق لامذهبی نیست. زیرا مذهب شیعه به شرط خرافه زدایی ضامن سعادت و اعتلای ایران خواهد شد. و اساساً بی دینی مایه خوشبختی نیست و هیچ ملت پیشرفته‌ای فاقد دیانت نیست. لیکن در پرتو پیشرفتهای علمی و اجتماعی، امروزه دین به حوزه خصوصی زندگی و رابطه قلبی-میان بشر و آفریدگار محدود شده و هیچ کس را حق مداخله در این عرصه نیست. (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۰۳، ۴-۱، ش ۲ و ۱)

پس از این مقدمات نویسنده هدف خود را تطابق دین با تمدن جدید و رفع تضاد های آن دو دانست. این حرکت روند پیچیده‌ای بود که تنها در پرتو سه عامل زیر پدیدار می‌گشت:

۱- تمیز دادن احکام و قوانین دین اسلام از خرافات و اوهام ۲- جدا کردن شئون روحانی از شئون جسمانی یعنی تفریق امور شرعی از امور عرفی و مدنی ۳- موافقت دادن احکام دین با مقتضیات و احتیاجات ترقی و تمدن. « همان، ۵)

در عین حال او هشدار داد اگر این اصلاحات با سرعت و متانت آغاز نشود ای بسا با خونریزی و کشتار متولیان دین همراه گردد. اگر نه این اصلاحات تن‌دادیم به کاروان ترقی می‌پتونیم و گرنه درجازه و به انقلاب خونین یا حرکت قهقرائی مواجه خواهیم شد. او مذهب تشیع را به دلیل باز بودن باب اجتهاد، قادر به پذیرش عناصر تجدد و تمدن دانست و این مذهب را که تا درجه‌ای از عزیت جدا شده به مثابه دین ملی ایرانیان تلقی کرد که به لباس ایرانی ذرآمده و بنا بر روح و مزاج ملی ایران هماهنگ گشته است. به همین خاطر وی علت عقب ماندگی ایرانیان را علاوه بر کثرت خرافات و امتزاج شرع و عرف، گناه متولیان دین شمرد که حقایق را کنار نهاده و



به ظواهر پرداخته اند در نتیجه ایرانیان دچار فساد شده اند. زیرا اسلام در گذشته تاریخی بویژه در عصر نهضت ترجمه نشان داد که مخالف پیشرفت نیست. لیکن رفته رفته در پی پیوند روحانیان دنیاگرا و قدرتمندان تاریخ، دین به ابزار کسب معیشت و اخذ اجر و منافع مادی و گسترش دکان وعظ و روضه و تبدیل مردم به عناصری بی حرکت، بی اراده و تسلیم تبدیل شد؛ مردم را از حقیقت اسلام دور ساخت؛ دریاچه عقل را فرو بست و خرافات و پیرایه های کاذب را گسترش داد. (همان، ۲۵-۷)

البته همواره عالمان راستین و بزرگی وجود داشته اند که دامن شان از همه آلودگی های دنیا میرا بود و با همین صفای ذاتی به عرصه مبارزات ضد حکومتی کشانده شدند و در شرایط دشوار، نهضت ها و حرکت ها را رهبری کردند. بدین ترتیب نویسنده استفاده ابزاری و سیاسی از دین را که حکومت عثمانی در سالهای جنگ جهانی با عنوان اتحاد اسلام مطرح می ساخت، محکوم کرد و آن را عملی خطر آفرین و نقض رابطه خصوصی انسان و خدا و کشاندن دین به عرصه اجتماع و سیاست شمرد. به باور نویسنده کارکرد سیاسی - اجتماعی دین ذخایر قدسی آن را به تحلیل می برد و به همین دلیل ابزار مناسبی نیست. بلکه بزرگترین حرکت برای سعادت ایرانیان حفظ ملیت و ایرانیت است. او تأکید کرد که این کارکرد از عهده دین خارج است. زیرا «ملت را پنگانه وسیله ترقی ایران می دانیم و آن را کمال مطلوب و غایت آمال نژاد جنوان و نوزاد ایران می شناسیم.» (همان، ۳۸-۳۹) و بدون حفظ استقلال و شعایر ملی و پرورش روح ایرانیت، نجات ایران و خدمت به سعادت آن ممکن نیست لذا «در نظر من پیش از وحدت بشر و حتی پیش از اتحاد اسلام به اتحاد ایران باید کوشید.» (همان، ۴۱-۴۰) و عشق به ایران و حس همدردی و برادری را در قلوب مردم آن جای داد و سپس به امور بیرون از قلمرو کشور پرداخت. (همان، ۴۳)

بدین ترتیب نویسنده برغم اذعان به جایگاه مذهب در اعتلای ایران، در تحلیل نهائی آن را در ذیل ایرانیت جای داد و عملاً اتحاد ملی را در رأس هر حرکت اصلاحی شمرد که تنها با فراهم آمدن این بستر به عنوان ضامن سعادت و استقلال ایران می توان به اصلاحات مذهبی دست یازید. نویسندگان دیگر نیز با بررسی نهضت رفورم دینی در اروپا و اشاره به محورهای عمده انحطاط کلیسا، خواهان بازنگری مناسب دینی و باز تفسیر بسیاری از قوانین بویژه خدود و دیات

شدند و از رویکرد علمی و جدید به این مباحث دفاع کردند. چنانکه یکی از نویسندگان با اشاره به آیه « دست سارق را قطع کنید » می نویسد منظور مکتب اسلام از کوتاه کردن دست دزد، حذف زمینه های دزدی است و یا مساله شق القمر انشقاق ظلمت در میان اعراب است نه توجه به معنای ظاهری آن؛ یعنی قطع دست دزد و دو پاره شدن ماه که محصول برداشت مغزهای ساده اندیش است. (پوررضا، ۱۳۰۴، ۳۴۲-۳۲۱، ش ۶)

همین نویسنده که گاه عفت قلم را از کف می نهاد با حرارت روشنفکرانه خود که بازتاب نگرشهای سطحی و ناسیونالیستی ضد عرب در دوره رضاشاه بود، ضمن حمله به لامذهبی و یا تأسیس مذاهب جدید خواهان یک انقلاب خونین شد تا به براندازی و قتل عام روحانیت منتهی شود و « به ایرانی بفهماند که ما بین خدا و بشریت واسطه لازم نیست و مضرت روحانیان جاهل به دین بیشتر از نفع ایشان است و این مهم با ظهور کالون و لوتر صورت نمی گیرد و فقط به انقلاب خونین نیاز دارد. » (همان، ۳۴۶-۳۴۳)

البته نظر رسمی مجله که کاظم زاده ایرانشهر به آن باور داشت حرکت نوسازانه سریع و متین بود که می بایست با همت خود علمای روحانی صورت پذیرد چه در غیر اینصورت علما در حفظ اسلام و دفاع از مقام روحانی خود کامیاب نخواهند شد. به همین منظور او از سید جمال و شاگردانش به عنوان سلسله جنبانان این حرکت تقدیر کرد. و مقالاتی از سید جمال در این نشریه انتشار داد و حرکت روحانیان ترکیه را در پیوند دین و دنیا ستود و مقالات برخی از علمای معاصر از جمله شریف العلمای گیلانی را در دفاع اسلام از ترقی، تمدن، علوم جدید و ترک اوهام و تعصبات درج کرد و از روحانیون نوگرا خواست در این حوزه بویژه اتحاد معنوی و تحکیم وحدت ملی ایرانیان مطلب بنویسد. (کاظم زاده ایرانشهر، ۱۳۰۴، ۳۲۲-۳۲۱، ش ۶)

### نتیجه

دغدغه نجات کشور مهمترین دلمشغولی روشنفکران ایرانی از جمله گردانندگان مجله ایرانشهر بود که در نظر و عمل و ابزارها و روشهای گوناگون دنبال می شد. به اعتقاد ایرانشهر نقطه عزیمت هر تجولی که به اعتلا و پیشرفت ایران بیانجامد و به احیا حس ایرانیست و نیز ایجاد و

انسجام ملی منجر شود لاجرم انقلاب یا دگرگونی در اندیشه‌ها، باورها، رفتارها و اعتقادات ایرانیان بود. زیرا در پی انقلاب فکری، خودآگاهی و بیداری ملی پدیدار می‌گردید و ملتی جدید و فرهیخته زاده شد، موانع و تنگناها شناسائی و برچیده می‌شدند و راه دگرگونی در نظام سیاسی و نیز ادبیات و هنر ایران هموار می‌گردید. به همین دلیل از نگاه ایرانشهر، چاره‌اندیشی‌های سیاسی یا از زاویه سیاست به مسائل ایران نگرینستن ره به بیراهه رفتن است.

هسته مرکزی انقلاب فکری را تعلیم و تربیت نوین، بسط علوم و معارف جدید، مبارزه با فساد اخلاقی، بیداری روح ملی و ایران‌گرایی، آموزش و آگاهی زنان ایرانی و اصلاحات مذهبی یا انقلاب در عقاید و باورها شکل می‌داد که مهمترین مشکلات و ایستارهای پیش روی ایران محسوب می‌شدند. به باور ایرانشهر هر حکومتی که در این راه گام بردارد ملت ایران با او همراه و از او پشتیبانی خواهد کرد به همین خاطر چندان نباید از شکل حکومت نگرانی داشت بلکه باید نگران جهت‌گیری‌ها و برنامه‌های آن بود. این دگرگونی ممکن است در پرتو دیکتاتوری منور بهتر قابل حصول باشد تا حکومت مشروطه یا جمهوری.

### منابع و مآخذ

- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۰) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی، چاپ هشتم
- اسدآبادی، سید جمال‌الدین، (اسفند ۱۳۰۳) «خطابه سید جمال‌الدین اسدآبادی در تعلیم و تربیت»، *مجله ایرانشهر*، سال سوم، شماره ۴.
- اسمعیل، اسمعیل، (شهریور ۱۳۰۳)، «حجاب» *مجله ایرانشهر*، سال دوم، شماره ۱۱-۱۲.
- افشار، آلعجای، (آذرماه ۱۳۰۲)، «معارف در ایران»، *مجله ایرانشهر*، سال دوم، شماره سوم.
- پشوتن، سنجانا، (فروردین ۱۳۰۵) «اداراب دستور: زن در جامعه ایران باستان»، *مجله ایرانشهر*، سال چهارم، شماره اول.
- پوررضا، حبیب‌الله، (شهریور ۱۳۰۳) «کانون بدبختی‌ها»، *مجله ایرانشهر*، سال دوم، شماره ۱۲-۱۱.

پوررضا، حبیب الله، (اردیبهشت ۱۳۰۴)، «لزوم تفکیک خرافات از مذهب»، مجله ایرانشهر، سال سوم.

حکمت شیرازی، زین العابدین، (شهریور ۱۳۰۳) «زن و حجاب»، مجله ایرانشهر، سال دوم.

روشه، گی، (۱۳۷۶) *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشرنی، چاپ هفتم.

زرکش، عباس، (شهریور ۱۳۰۳) «مساله ازدواج با ایرانی یا فرنگی»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۱۱-۱۲.

صبا، بدرالملوک، (شهریور ۱۳۰۳)، «عقیده خانم بدرالملوک صبا»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۱۱-۱۲.

طباطبائی، تهرانی، مصطفی، (ذیقعه ۱۳۴۱) «تربیت زنان»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۲.

ظاهرزاده بهزاد، کریم، (آبان ۱۳۰۴) «انجمن آثار ملی»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۲.

طوطی مراغه ای، حسین، (اسفند ۱۳۰۳) «نامه یکی از حقیقت شناسان»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۴.

طوطی مراغه ای، حسین، (مرداد ۱۳۰۵) «دین یا اساس علم و تمدن»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۵.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (ذیقعه ۱۳۴۱) «پایان سال نخستین ایرانشهر و خلاصه عقاید ما»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (رمضان ۱۳۴۱) «انقلاب و تربیت اجتماعی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۱.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (اسفند ۱۳۰۲) «جمهوریت و انقلاب اجتماعی»، مجله ایرانشهر، سال دوم.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (آبان ۱۳۰۴) «تاریخ ایران تازه شده»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (خرداد ۱۳۰۴) «راه نو در تعلیم و تربیت»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۷.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (آبان: ۱۳۰۲) «معارف و معارف‌پژوران ایران»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (تیر: ۱۳۰۴) «تعلیم و تربیت در مدارس»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۸.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (فروردین: ۱۳۰۴) «قوه اداره و سرنوشت بشر»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۵.  
مرداد ۱۳۰۵

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (جمادی الاخر: ۱۳۴۱) «فرستادن محصلین به فرنگ»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۷.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (ذی الحجه: ۱۳۴۰) «تعلیم و تربیت در میان ایرانیان قدیم»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (ذی الحجه: ۱۳۴۰) «سوالات علمی، فساد اخلاقی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (صفر: ۱۳۴۱) «خصایص ایرانی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۴.  
کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (ذی الحجه: ۱۳۴۰) «زن در ادبیات غرب»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (شهریور: ۱۳۰۳) «زن و زناشویی»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۱۱-۱۲.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (محرم: ۱۳۴۱) «از سوالات اجتماعی و اخلاقی: زناشویی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره سوم.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (دی: ۱۳۰۳) «دین و ملیت»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱-۲.  
کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (اردیبهشت: ۱۳۰۴) «مقاله یکی از علمای روحانی»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۶.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (شهریور: ۱۳۰۴) «قبر فردوسی»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۰.

کاظم زاده ایرانشهر، حسین، (مرداد ۱۳۰۵) «سرآمدان ایران»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره پنجم.

ملائی توانی، علیرضا، (۱۳۸۱) مشروطه و جمهوری: ریشه های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران، تهران، گستره، چاپ اول.

مولا، زربانو، (آذر ۱۳۰۵) «نامه زربانو»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۹-۸ هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۲) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران، روزنه، چاپ اول.